

سیاست؛ رمز‌گشایی از یک مفهوم پرابهام

تاریخ دریافت: ۸۴/۴/۱۲

تاریخ تأیید: ۸۴/۴/۲۲

غلامحسن مقیمی *

سیاست: رمز‌گشایی از یک مفهوم پرابهام

مفهوم سیاست از جنجالی‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم کلیدی در علوم انسانی است که اندیشمندان علوم سیاسی در مورد آن اجماع نظر ندارند. مهم‌ترین دلیل آن، وجود ابهام در محتوا و مؤلفه‌ها و پیش‌فرض‌های آن است، زیرا علم سیاست از زیر مجموعه‌های علوم انسانی است که همواره با پیش‌فرض‌های خاصی قرین است و لذا هرگونه بحث از اصول و مبانی علم سیاست مسبوق به نظریه و اعتقادات است، از این‌رو تفکیک دانش سیاست از ارزش‌ها و باورها غیر ممکن می‌نماید. بازشناسی مفهوم سیاست از دیدگاه‌های مختلف هدف مقاله حاضر است.

واژه‌های کلیدی: مفهوم‌شناسی، سیاست، فلسفه سیاسی، علم سیاست، مبانی علم سیاست.

مقدمه

از منظر علم منطق تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد؛ اما از آن‌جا که علوم انسانی موضوعش رفتار انسان است و رفتار انسان نیز علل و انگیزه‌های متفاوت و ناشناخته‌ای دارد، از این‌رو از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. سیاست و علوم سیاسی نیز که در قلمرو علوم انسانی قرار دارد



دارای مفهومی پیچیده و دشوار است، زیرا اولاً، قلمرو آن مشخص نیست. سیاست به نحوی در تمامی حوزه‌های زندگی افراد و گروه‌های جامعه بشری مداخله می‌کند. همه ما، خواسته یا ناخواسته، متأثر از تأثیرات و تصمیمات سیاسی حاکمیت‌های داخلی و خارجی هستیم. رابرت دال می‌گوید: «انسان‌ها در هر لحظه از زمان به نوعی با مسائل سیاسی درگیر می‌باشند».^۱ حتی برخی مدعی‌اند علوم نیز زاینده خواست قدرت است؛ به عبارت دیگر، هر اندازه موضوع پژوهش گسترده باشد و اجزای آن پراکنده‌تر باشد به ویژه اگر اجزای آن ناهمگون‌تر باشد، ساختن یک تعریف و نظریه عام و جامع که تمام افراد را شامل گردد سخت‌تر است. چون پیش شرط تعریف جامع و مانع، علم و آگاهی کامل به عناصر سازنده آن است که بسیار دشوار است. بدین دلیل هرگونه تعریف از سیاست ارزش نسبی دارد؛ از این رو برای تسهیل در آموزش و فهم، آن‌ها را طبقه بندی و نقاط ضعف و قوت‌شان را بررسی خواهیم کرد؛

ثانیاً، هرکس از سیاست مفهوم خاصی را در ذهن دارد؛ برای مثال وقتی که گفته می‌شود سیاست کشور غلط است یا سیاست کشور سالم است و یا دخالت در مسایل سیاسی در صلاحیت هرکس نیست، منظور از سیاست، دولت است، و یا سیاست یعنی قدرت یا مدیریت و نیز سیاست یعنی دروغ، عوام فریبی و نیرنگ؛ برای نمونه روزنامه لوموند در هفتم سپتامبر ۱۹۸۴ (ششم شهریور ۱۳۶۳) ضمن نظرسنجی از مردم فرانسه اظهار داشت: اکثر مردم معتقد بودند سیاستمداران آن‌ها دروغگو هستند و یا لوتولکونف سردبیر روزنامه ایزوستیا و دبیر کل اتحادیه روزنامه‌نگاران شوروی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی سیاست را این‌گونه تعریف کرده است: به نظر من سیاست عبارت است از کارهای شخصی روزمره؛^۲

ثالثاً، تعاریف علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی، نسبی و دائماً دستخوش تغییر بوده و از ثبات کمتری برخوردارند؛ برای مثال زمانی حکومت پادشاهی بهترین حکومت تلقی می‌شد، ولی الآن چنین نیست و یا زمانی حکومت دموکراسی بدترین حکومت بود، ولی الآن بهترین محسوب می‌گردد؛ رابعاً، هرگونه تعریف از سیاست مبتنی بر باورها و ارزش‌های خاص خودش است، چون دانش‌های انسانی مسبوق به پیش‌فرض‌ها و اعتقادات هستند. بدین دلیل در علوم اجتماعی درباره یک موضوع اجتماعی یا سیاسی میان پژوهشگران وحدت نظر نیست، زیرا محقق علوم اجتماعی خود جزئی از موضوع تحقیق است و در عمل دشوار است که پیش‌فرض‌ها و انگیزه‌های خودش را در پژوهش خود تأثیر ندهد.

به سبب چهار مشکل یاد شده، تعریف و مفهوم سیاست دارای ابهام شده است؛ از این رو تعاریف متعددی از آن ارائه شده است که در ذیل بدانها اشاره، بررسی و ارزیابی خواهیم کرد.

واژه سیاست

در زبان سیاسی اسلام، سیاست از ریشه ساس، یسوس گرفته شده و معانی آن عبارت است از: حکومت، ریاست، تنبیه، پرورش، اداره کردن، مصحلت کردن، تدبیر کردن، عدالت، نگهداری و حراست.^۳ به نظر می‌رسد مفهوم اصلی و حقیقی این واژه، همان پرورش و پروراندن باشد، چون معمولاً واژه‌ها در آغاز در مفهوم مادی و محسوس به کار می‌روند و سپس با توسعه در مفهوم به معانی غیر مادی و غیر محسوس تعمیم داده می‌شوند؛ چنان که در توضیح «ساسة الفرس» گویند «ای راضها» یعنی صاحب اسب به پرورش و تربیت آن اقدام کرد؛ همین مفهوم سیاست با توسعه در مصداق، در تربیت انسان‌ها، فرد و جامعه نیز استعمال گردید.^۴ سیاست در متون و منابع روایی نیز به معنای تربیت، پرورش و ریاست به کار رفته است. در این جا به چند روایت اشاره می‌کنیم:

پیامبر اکرم می‌فرماید: «کان بنو اسرائیل تسوسهم انبیاء هم؛^۵ همواره سرپرستی و ریاست بنی اسرائیل را پیامبران بنی اسرائیل عهده دار بودند». یا می‌فرماید: «فَوُضَّ إِلَيْهِ أَمْرُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا لِيَسْوسَ عِبَادَهُ».^۶

یا روایت شده است: «والامام مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسة؛^۷ امام حامل و متکفل رهبری جامعه و نیز آگاه به سیاست است». امام صادق علیه السلام نیز فرمود: وقتی که پیامبر اکرم را خداوند متعال از نظر روحی و اخلاقی پرورش داد... (إن الله ادب نبيه فاحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال: إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ) فرمود: «ثم فَوُضَّ إِلَيْهِ أَمْرُ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسْوسَ عِبَادَهُ»^۸

در زیارت جامعه کبیره نیز آمده است: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و دعائم الدین و ساسة العباد». حضرت علی علیه السلام درباره رابطه پرورش و ادب با سیاست می‌فرماید: «بحسن السیاسة یکون الأدب الصالح؛^۹ با سیاستمداری خوب، ادب شایسته حاصل می‌گردد». آن حضرت در مورد نسبت سیاست و عدالت نیز می‌فرماید: «ملاک السیاسة العدل»، یا می‌فرماید: «جمال السیاسة العدل فی الأمرة و العفو مع القدرة»^{۱۰}. همچنین می‌فرماید: «أفة الزعامة ضعف السیاسة»^{۱۱}

واژه سیاست در قرآن به کار نرفته است؛ از این رو برای بررسی مفهوم سیاست در قرآن باید از واژه‌هایی نظیر امامت، ولایت و خلافت بهره گرفت. چنانچه می‌فرماید:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدِينَ؛^{۱۲} خداوند ولی و سرپرست اهل ایمان است. آنان را از تاریکی‌های جهان خارج و به سوی نور می‌برد و آنان که کفر ورزیدند ولی و سرپرست آنها طاغوت است، که آنان را از نور به سوی گمراهی می‌برند. آنان اهل جهنم و در آن پیوسته خواهند ماند.



قرآن در این آیه ولایت و امامت را دو قسم کرده است: امامت و ولایت حق و رهبری و ولایت باطل. اما هر دو، نوعی سیاست و رهبری است. در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «وجعلناهم أئمة يهدون بامرنا»^{۱۳} که اشاره به امامت حق و هدایت به سوی نور دارد، یا می‌فرماید: «وجعلناهم أئمة يدعون إلى النار»^{۱۴} که ناظر به حکومت و امامت باطل است. گاهی قرآن برای حکومت و سرپرستی جامعه از واژه «خلیفه» استفاده می‌کند:

يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله؛^{۱۵} ای داود، ما تو را جانشین و سرپرست در زمین قرار دادیم. پس بین مردم به حق حکومت کن و از هوای نفس پیروی نکن.

در زبان‌های اروپایی واژه سیاست از کلمه یونانی شهر (Polis) گرفته شده است. چنان که ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: «انسان به حکم «Polis» موجودی است که برای زندگی در «Polis» آفریده شده است».^{۱۶} بدین لحاظ از منظر ارسطو، تصور زندگی مدنی و آزاد در بیرون از شهر محال است. از این حیث موضوع علم سیاست در دیدگاه اندیشمندان یونان باستان «شهر» تلقی می‌شد. اما دایره معنای آن به تدریج توسعه پیدا کرد و به قانون اساسی و رژیم سیاسی نیز اطلاق گردید. در هر صورت از منظر یونانیان، شهر و دولت از همدیگر تفکیک‌ناپذیر بودند و لذا واژه ترکیبی «شهر - دولت» (city - state) برای این مفهوم رساتر می‌نماید، کما این که برخی از محققان گفته‌اند: مفهوم شهر با Polis یونانی تفاوت آشکار دارد. شهر، به معنای جایگاه زیست مردمان را در یونانی asty می‌نامیدند. Polis در آغاز قلعه‌ای بود که در پای asty ساخته می‌شد، اما مفهوم آن تغییر یافت و به معنای جامعه سیاسی به کار رفت^{۱۷} بنابراین واژه Polis تنها به معنای شهر نبود، بلکه به معنای «دژ»، «دولت» و «جامعه» هم به کار می‌رفت. اگر واژه Polis را از زبان یونان باستان جدا کنیم، دانش واژه «شهر - دولت» بی‌معنا خواهد شد. در واقع، سیاست، در معنای یونانی علم حکومت بر شهر^{۱۸} بود.

اما در خصوص فرق بین «سیاست» و «علم سیاست» برخی معتقدند سیاست ناظر به جنبه عملی و کاربردی است و علم سیاست ناظر به جنبه نظری و اندیشه‌ای است؛ اما به نظر می‌رسد تقسیم سیاست به «سیاست نظری» و «سیاست کاربردی» نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه بر ابهام و پیچیدگی آن می‌افزاید. بنابراین علم سیاست نه تنها مبانی و بنیادهای مربوط به نهادها و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی را مطالعه می‌کند، بلکه رفتار و کنش‌های سیاسی و اجتماعی را نیز بررسی می‌نماید. به عبارت دیگر، علم سیاست به «تحلیل و بررسی جنبه‌های سیاسی پدیده‌های اجتماعی نظر دارد»^{۱۹} خواه عملی یا علمی.

تعریف اصطلاحی سیاست

از آن جا که تعریف سیاست - به دلایلی که ذکر شد - بسیار مشکل است، هرگونه تعریف جامع افراد و مانع اغیار تقریباً غیر ممکن است؛ از این رو تاکنون دهها تعریف از سیاست ارائه شده که نه تنها دلیل بر پیچیدگی موضوع است، بلکه بر ابهام و پیچیدگی مفهوم و تعریف سیاست نیز افزوده است. به نظر می‌رسد می‌توان این تعاریف متعدد را طبقه‌بندی و انسجام منطقی‌تری بخشید. در این جا این تعاریف را در چهار دسته، طبقه‌بندی می‌کنیم و به توضیح و نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. کسب و حفظ قدرت: برخی از اندیشمندان سیاسی سیاست را پیکار و مبارزه افراد، گروه‌ها، احزاب و دولت‌ها با یکدیگر بر سر قدرت می‌دانند. می‌توان گفت که قدیمی‌ترین تعریف برای سیاست همین است. فارغ از این که مشروعیت چنین قدرتی به کجا یا چه کسی و به چه ارزش‌هایی منتسب است، قدرت و زور سنتی‌ترین تعریف برای سیاست تلقی می‌گردد. این معنا، هم در متون قدیم غرب قابل ردیابی است و هم در آثار سیاسی شرقی. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

مک آیور در کتاب جامعه و حکومت، سیاست را به معنای اعمال قدرت و تشکیلات متمرکز^{۲۰} معرفی می‌کند. از نظر هارولد لاسول، سیاست علمی است که به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد، چه می‌برد، کی می‌برد، کجا می‌برد و چگونه می‌برد.^{۲۱}

موریس دو ورژه محور و هسته اصلی سیاست را قدرت می‌داند:

جوهر سیاست دوجنبتین است. تصویر ژنوس خدای دو چهره مظهر حقیقی دولت است، زیرا ژرف‌ترین واقعیت سیاسی را بیان می‌کند. دولت و به صورت وسیع‌تر قدرت سازمان یافته در یک جامعه همیشه و همه جا در عین حال که ابزار تسلط برخی از طبقات بر طبقات دیگر است و طبقات مسلط به سود خود و به زیان طبقات زیر سلطه از آن استفاده می‌کنند، وسیله‌ای است برای تأمین نوعی نظم اجتماعی در جهت مصلحت عمومی.^{۲۲}

فیودور بور لانسکی نیز در تعریف سیاست می‌نویسد:

مفهوم قدرت محور تئوری سیاسی و مطالعه پروسه‌های سیاسی مشخص است. این مفهوم کلید درک نهادها سیاسی، جنبش‌های سیاسی و خود سیاست است.^{۲۳}

برتراند راسل نیز در کتاب قدرت سیاست را به معنای قدرت^{۲۴} تعریف می‌کند. رابرت دال هم سیاست را به معنای اقتدار و قدرت می‌داند.^{۲۵} نیچه نیز می‌گوید: «قدرت نخستین حق را به دست می‌دهد و هیچ حقی نیست که در باطن نوعی گستاخی، غضب و خشونت نباشد».^{۲۶} دیوید ایستون هم معتقد است سیاست با «تخصیص آمرانه ارزش‌ها در جامعه»^{۲۷} سرو کار دارد.

در جهان اسلام نیز این اصل (زور یا قدرت) از زمان‌های دور و گذشته به چشم می‌خورد.



آموزه‌هایی چون «الحق لمن غلب» و یا «لا یقوم الناس الا بالسیف»^{۲۸} حکایت از آن دارد. سیاست نویسان ایرانی نیز سیاست را به معنای حفظ قدرت به منظور ایجاد نظم و امنیت می‌دانستند؛ از جمله خواجه نظام الملک در سیاستنامه و جاحظ در التاج و عنصر المعالی کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر در قابوسنامه^{۲۹} این تعریف را ارائه کرده‌اند.

تقد و ارزیابی: این تعریف از چند نظر قابل مناقشه است: اولاً، مبتنی بر تعریف خاصی از انسان است، همان‌طور که هابز در اندیشه غرب فرد شاخص این دیدگاه محسوب می‌گردد. از منظر هابز انسان‌ها در وضعیت طبیعی گرگ همدیگرند و برای مهار انسان‌های بد سرشت نیازمند حکومت مقتدر و قدرت متمرکز هستیم. بنابراین پیش‌فرض این تعریف از سیاست و حکومت، تعریف بدبینانه‌ای از رفتار و کنش اجتماعی انسان به دست می‌دهد که لازمه آن حاکمیت مبتنی بر قدرت است. اما در آموزه‌های اسلامی سرشت انسان مبتنی بر زشتی نیست، بلکه فطرت انسان گرایش به خیر دارد، اگر چه طبع انسان گرایش به فجور نیز دارد همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «فالهیما فجورها و تقواها»؛ ثانیاً، غایت فعل سیاسی در اسلام کسب یا حفظ قدرت نیست، بلکه وسیله‌ای در جهت احقاق و دفع ظلم است، همان‌طور که حضرت علی علیه السلام در حالی که کفشش را وصله می‌زد فرمود: «و لله لاهی أحب الی من امرتکم هذه الآن إن اقیم حقاً أو أدفع باطلاً».^{۳۰} ثالثاً، انگیزه فعل و کنش سیاسی در آموزه‌های اسلامی مبتنی بر تکلیف محوری است. انسان مسلمان در زندگی فردی و سیاسی اجتماعی خود تنها دغدغه‌اش انجام وظیفه الهی است نه کسب یا حفظ قدرت.

۲. مطالعه دولت: بعد از مفهوم قدرت، سنتی‌ترین موضوع و تعریف برای سیاست، دولت است. عده زیادی از اندیشمندان علوم سیاسی، سیاست را به معنای مطالعه سازمان دولت گرفته‌اند. مفهوم دولت از سده شانزدهم میلادی به وسیله ماکیاوول (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) رواج یافته است؛ چنانچه یونانی‌ها به جای آن واژه «پولیس» (شهر - دولت) را استعمال می‌کردند. البته واژه دولت به معنای حاکمیت شاهان که در اروپا بوده، با جامعه، اجتماع و ملت فرق داشته است؛ اما به تدریج با طرح بحث‌های حاکمیت ملی، دولت‌های پادشاهی اروپایی تغییر ماهیت داده و به دولت ملی تغییر مفهوم دادند. در هر صورت برخی از متفکران سیاسی، سیاست را به معنای بررسی و مطالعه ساختار و تشکیلات سیاسی دولت می‌دانند، برای مثال آندرسن، کارلتون و کریستول در کتاب آشنایی با علم سیاست سیاست را «علم مربوط به دولت یا به عنوان رشته‌ای از علوم اجتماعی که مربوط به تئوری سازمان‌ها، حکومت و اعمال دولت است»^{۳۱} تعریف کرده‌اند.

هارولد. ژ. لاسکی در کتاب مقدمه‌ای بر سیاست سیاست را «بررسی نهاد رسمی کشور و

دولت»^{۳۲} معرفی می‌کند. مک آیور نیز در کتاب *جامعه و حکومت* سیاست را تشکیلات متمرکزی تصور می‌کند که متکفل برقراری نظم و امنیت است:

در این کتاب هر جا به طور مطلق از حکومت سخن می‌گوییم مقصود حکومت سیاسی یعنی تشکیلات متمرکزی است که در یک جامعه بزرگ یا کوچک نوعی نظم برقرار می‌سازد.^{۳۳}

میرزا ملکم خان، از روشنفکران عصر قاجار و مروج اندیشه دموکراسی و سکولاریسم، سیاست را مرادف دولت می‌داند: «دولت در عالم حکمرانی یعنی سیاست، سیاست یعنی حکم و تنبیه، بدون تنبیه حکم نیست. بدون حکم نه سیاست است و نه دولت».^{۳۴}

نقد و ارزیابی: تعریف سیاست به دولت خالی از اشکال نیست: اولاً، این تعریف با رویکردی ساختاری، سیاست را تعریف کرده و از نقش و کنش انسانی که مبتنی بر توانایی‌های فردی و شخصیت حقیقی افراد است غفلت نموده است؛ ثانیاً، تعریف سیاست به دولت، تعریف به جزء لازم آن است. اگرچه دولت یکی از لوازم مهم سیاست است، ولی سیاست صرفاً مطالعه دولت نیست، بلکه سازمان‌ها، گروه‌های ذی نفوذ و احزاب نیز جزء سیاست هستند؛ ثالثاً، این تعریف همانند تعریف‌های پیشین به غایت و هدف سیاست که هدایت و سعادت معنوی انسان است، توجه نکرده است.

۳. *فرایند تصمیم‌گیری (مدیریت بحران)*: برخی از صاحب نظران سیاسی، سیاست را از نظر فرایند سیاست‌گذاری و چگونگی تصمیم‌گیری سیاسی برای کنترل بحران‌های متعدد درون جامعه، مطالعه می‌کنند، که در نتیجه سیاست ماهیت متفاوتی می‌یابد. از این منظر، جامعه و حکومت همواره در بحران‌های متعدد غوطه‌ور است و سیاستمدار تنها کار ویژه‌اش، مدیریت این بحران‌هاست تا از حد کنترل خارج نگردد؛ برای مثال ریمون آرون سیاست را به معنای «تصمیم‌گیری درباره رویدادهای ناهمگون در جامعه»^{۳۵} می‌داند. طبق این تعریف، سیاست به فرایند سیاست‌گذاری دولت اطلاق می‌گردد؛ فرایندی که طی آن سیاست‌گذاران تصمیم می‌گیرند در مواقع خاص و اضطراری چه اقداماتی را انجام دهند یا ترک کنند.

بی‌تردید امروزه شایع‌ترین و مهم‌ترین تعریف در محافل علمی و تحقیقاتی، سیاست به معنای مدیریت است. امروزه مهم‌ترین کار ویژه سیاست را چگونه حکومت کردن تلقی می‌کنند بر خلاف ادوار گذشته که بر روی «چه کسی باید حکومت کند» تأکید می‌کردند. بنابراین در یک فرایند تکاملی، معنا و تعریف سیاست از اصالت قدرت و دولت به سمت اصالت کارکرد و کار آمدی سیاست متحول شد.



نقد و ارزیابی: این تعریف از چند منظر قابل تأمل است: اولاً، تعریف سیاست به مدیریت، اگرچه تا حدی به تعاریف اندیشمندان اسلامی نزدیک می‌گردد، ولی تعریف سیاست به مدیریت بحران، بیشتر ماهیت محافظه کارانه دارد، چرا که درباره هدایت، سرنوشت و سعادت شهروندان سکوت می‌کند و صرفاً در پی حفظ وضع موجود است و برای آینده معنوی جامعه سیاسی برنامه‌ای ندارد؛ ثانیاً، این تعریف مبتنی بر تلقی بسیار خوشبینانه از سرشت و طبیعت انسان است. متفکران شاخص آن رادر غرب لاک و روسو می‌دانند. واقعیت این است که اگرچه سرشت و فطرت انسان به خیر و نیکی گرایش دارد، ولی نباید از طبیعت تجاوزگری و ستمگری انسان غفلت کرد.

۴. تدبیر معطوف به هدایت (تقوا): سیاست در آموزه‌های اسلامی به معنای مدیریت و تدبیر معطوف به هدایت جامعه است؛ از این رو موضوع سیاست در اندیشه اسلامی نه قدرت است و نه دولت، بلکه نظم عادلانه مبتنی بر تقوا و هدایت است. مضافاً، در اسلام سیاست صرفاً مدیریت بحران نیست، بلکه مدیریت در راستای سعادت و هدایت بشر به منظور ایجاد و استقرار ارزش‌های انسانی و الهی است؛ از این رو دارای قداست است. با توجه به تعریف ارائه شده برای سیاست، سیاست دارای سه رکن و مقوم می‌باشد: اولین رکن، تدبیر یا مدیریت است. مفهوم تدبیر اشاره به «ماهیت سیاست» دارد. حاکم اسلامی از منظر آموزه اسلامی در جست و جوی ایجاد نظم و امنیت (جان، مال و عرض) شهروندان است؛ از این رو هر نوع تدبیر و چاره‌جویی در جهت تنظیم روابط اجتماعی و اداره کشور و جامعه را سیاست می‌گویند؛ دومین عنصر، تقواست. این عنصر ناظر به «جهت حرکت» در سیاست است. در آموزه‌های اسلامی تمامی کنش‌ها، وقتی اصالت می‌یابند که در مسیر قرب الهی و تقوا باشند، چرا که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ». بنابراین همچنان که مبدأ انسان از خداست مقصد نیز باید به سوی خداوند باشد. انا لله و انا الیه راجعون. البته تقوا دارای ابعاد مختلف و مدارج متعدد است؛ ولی آنچه در کلیت زندگی سیاسی مدنظر می‌باشد، رفتار و کنش اجتماعی مبتنی بر تقواست؛ سومین رکن، عدالت است. عنصر عدالت ناظر به «غایت فعل سیاسی» در مفهوم سیاست است. آهنگ حرکت به سوی آرمان نهفته است و سیاست در پی آن است تا ضمن ایجاد رابطه با واقعیت‌های موجود، چگونگی وصول به هدف را فراروی ما نهد. به عبارت دیگر، در اندیشه اسلامی سیاست نیازمند ملاک و میزان است. این معیار چیزی جز عدالت نمی‌تواند باشد، همان طور که خداوند متعال غایت دولت اسلامی را در موارد متعدد متذکر می‌شوند؛ از جمله:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیسقوم الناس بالقسط؛^{۳۶} هر آینه ما رسولان را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و میزان را نازل کردیم تا

بین مردم قسط و عدالت را اقامه نمایند.

در روایات نیز می‌خوانیم: «ملاک السياسة العدل» و «جمال السياسة العدل و الأمانة و العفو مع القدرة».^{۳۷} در برخی روایات این موضوع ذیل آفت‌های سیاست مطرح گردیده است؛ از جمله «بئس السياسة الجور» یا «أفة الزعامة ضعف السياسة».^{۳۸}

اندیشمندان و متفکران اسلامی نیز با توجه به آموزه‌های اسلامی، سیاست را کم و بیش با واژه‌های تدبیر، هدایت، سعادت، فضیلت و خیر برین تعریف کرده‌اند؛ چنان که فارابی، حاصل خدماتی که حاکم در جهت نشر فضایل و اخلاق و به منظور رسیدن به سعادت انجام می‌دهد را سیاست می‌نامد:

راه ایجاد فضیلت در وجود انسان آن است که افعال و سنن فاضله، پیوسته در شهرها و میان امت‌ها رایج و شایع باشد این کار امکان‌پذیر نیست مگر به وسیله حکومتی که در پرتو آن، این افعال و سنن و ملاکات اخلاقی در شهرها و در میان مردم رواج یابد حاصل این خدمت را سیاست گویند.^{۳۹}

غزالی نیز می‌گوید سیاست ابزاری است که انسان را به خداوند می‌رساند^{۴۰} ماوردی، فقیه اهل سنت، سیاست را به معنای راه بردن و هدایت کردن می‌داند. جمله معروفی از شافعی است که «سیاسة الناس أشد من سياسة اللّوَاب؛ راه بردن انسان سخت‌تر از سیاست چهار پایان است».^{۴۱} خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری سیاست را مرادف با تدبیر قرار می‌دهد و آن را به تدبیر منزل، تدبیر خدم و عبید، تدبیر اولاد، تدبیر مدن و... تقسیم می‌کند و همه را جزء حکمت عملی قلمداد می‌کند.^{۴۲}

علامه محمد تقی جعفری سیاست را به معنای مدیریت گرفته است: «سیاست عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول».^{۴۳} منظور ایشان از حیات معقول همان حیات و حیانی و زندگی الهی انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام است.^{۴۴} از منظر امام خمینی نیز سیاست به معنای مدیریت، رهبری و هدایت جامعه در جهت مصالح دنیوی و اخروی است:

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را مد نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است، صلاح ملت است، صلاح افراد است و این مختص انبیا است و دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند. این مختص به انبیا و اولیا است و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام.^{۴۵}

از منظر ایشان سیاست به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱- سیاست شیطانی: این نوع از سیاست ناظر به بکارگیری خدعه، نیرنگ و دروغ در اداره جامعه



است. استفاده از هر وسیله ممکن برای دستیابی به اهداف، در اندیشه اسلامی مجاز نیست. امام خمینی می‌فرماید: «آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است».^{۴۶} کما این که حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

وَاللّٰهُ مَا مَعَاوِيَةَ بَادِهِيْ مَتِيْ وَ لَكِنَّهٗ يَغْدُرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْلَا كِرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ اَدِهِي النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كُفْرَةٌ؛^{۴۷} به خدا سوگند که معاویه زرتنگ‌تر از من نیست، لیکن او حيله‌گر و فاجر است و اگر حيله‌گری بد نبود من زیرک‌ترین مردم بودم. اما هر حيله‌گری، گناه و هر گناهی موجب کفر و خروج از ایمان است.

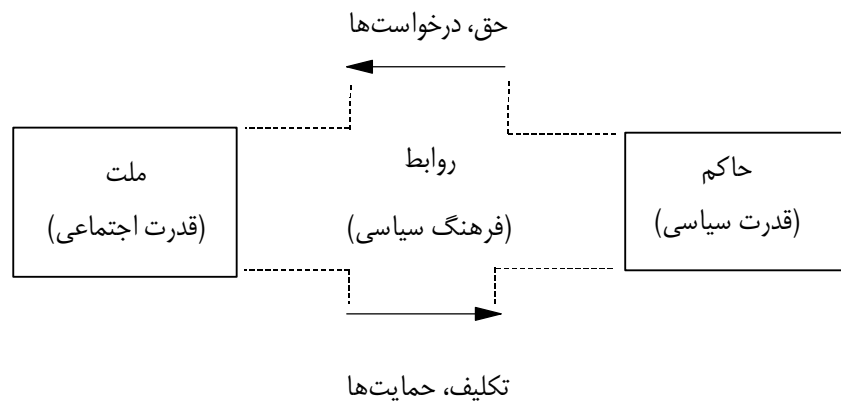
۲- سیاست حیوانی: در این نوع از سیاست دولت صرفاً در جهت تحقق نیازهای مادی جامعه تلاش می‌کند. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

انسان یک بعد ندارد. انسان فقط حیوان نیست که خوردن و خوراک همه شؤون او باشد. سیاست‌های شیطانی و سیاست‌های صحیح اگر هم باشد، امت را در یک بعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بعد حیوانی است، بعد اجتماعی، مادی است و این سیاست جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت شده است.^{۴۸}

۳- سیاست اسلامی: در این نوع سیاست دولت علاوه بر تأمین نیازهای مادی و حیوانی انسان، باید در جهت شکوفایی ارزش‌های انسانی و معنوی تلاش کند، چرا که نظام سیاسی مطلوب اسلام، نظام ارزشی و الهی است که حاکم اسلامی عهده‌دار تدبیر مدبرانه جامعه اسلامی است؛ از این رو حاکم اسلامی قبل از تربیت و تدبیر جامعه باید خود تربیت شده به آداب و ارزش‌های اسلامی باشد. به عبارت دیگر، در اسلام نه تنها چگونه حکومت کردن اهمیت دارد، بلکه چه کسی حکومت کند نیز به همان میزان مهم است.

امام خمینی در جای دیگر تعریفی دیگر از سیاست ارائه می‌دهد. در این تعریف ایشان سیاست را به معنای «رابطه» می‌گیرند: «مگر سیاست چیست؟ رابطه بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومت‌ها، جلوگیری از سایر مفاسدی که است».^{۴۹} به نظر می‌رسد به لحاظ علمی این تعریف بسیار دقیق باشد. امام خمینی هر کجا سیاست را تعریف کردند با توجه به غایت سیاست تعریف نمودند، ولی این جا تعریفی کاملاً علمی ارائه دادند که به وسیله آن می‌توان دولت‌ها و رژیم‌های گوناگون را

توصیف، مقایسه و ارزشیابی کرد. برای روشن شدن مطلب می‌توان عبارت فوق را به شکل نمودار نشان داد:



چنانچه در نمودار پیداست، روابط چیزی جز فرهنگ ملت‌ها و باورهای جامعه نیست و آنچه رابطه حکومت و مردم را سامان می‌دهد همانا باورهای حاکم بر جامعه است که مبتنی بر حق و تکلیف یا درخواست‌ها و حمایت‌ها است. هرچه این روابط عادلانه‌تر و معطوف به مشروعیت و مقبولیت بیشتری باشد حکومت و نظام سیاسی نیز دارای قوام و ثبات بیشتری خواهد بود.



پی‌نوشت‌ها

۱. رابرت دال، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان (تهران: نشر مترجم، ۱۳۶۴)، ص ۱.
۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۹/۸/۱۲.
۳. ر.ک: علی اکبر دهخدا، لغت نامه، و ابن منظور، لسان العرب و قاموس اللغة.
۴. اسماعیل دارابکلائی، نگرشی بر فلسفه سیاسی اسلام (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰) ص ۱۵.
۵. الطریحی، مجمع البحرین، ماده ساس.
۶. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶.
۷. همان، ص ۲۰۲.
۸. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶.
۹. همان، ص ۲۸.
۱۰. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸۴.
۱۱. بقره (۲) آیه ۲۵۷.
۱۲. عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۳۸۴.
۱۳. انبیاء (۲۱) آیه ۳۷.
۱۴. قصص (۲۸) آیه ۴۸.
۱۵. ص (۳۸) آیه ۱۶.
۱۶. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۴)، ص ۱۳.
۱۷. ارسطو، پیشین، ص ۵.
۱۸. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (تهران: نشر نی، ۱۳۷۴) ص ۲۳.
۱۹. همان، ص ۲۶.
۲۰. مک‌آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی‌کنی (تهران: نشر کتاب، ۱۳۴۴) ص ۲۹.
۲۱. توماس اسپریگنز، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۵) ص ۱۰.
۲۲. موریس دو ورژه، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹) ص ۸.

۲۳. فیودور بورلاسکی، قدرت سیاسی، ماشین دولتی، ترجمه رهسپر، (تهران: نشر آموزگار، ۱۳۶۰) ص ۱۵.
۲۴. برتراند راسل، قدرت، ترجمه نجف دریابندری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱) ص ۲۱۷.
۲۵. رابرت دال، پیشین، ص ۶.
۲۶. علی اصغر حلبی، مبانی اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام (تهران: زوار، ۱۳۸۲) ص ۱۱.
۲۷. ابوالقاسم طاهری، اصول علم سیاست (تهران: پیام نور، ۱۳۷۴) ص ۱۰.
۲۸. همان، ص ۱۱.
۲۹. احمد بخشایشی اردستانی، اصول علم سیاست (تهران: آوای نور، ۱۳۷۶) ص ۲۰.
۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۳، ص ۷۶.
۳۱. آندرسن و دیگران، آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی، ص ۳۰.
۳۲. هارولد. ژلاسکی، مقدمه‌ای بر سیاست، ترجمه منوچهر صفا (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۷) ص.
۳۳. مک آیور، پیشین، ص ۲۹.
۳۴. میرزا ملکم خان، مجموعه آثار (تهران: کتابخانه دانش، ۱۳۲۷) ص ۱۲۷.
۳۵. موریس دو ورژه، اصول علم سیاست، پیشین، ص ۸.
۳۶. حدید (۵۷) آیه ۲۵.
۳۷. محمد محمدی ری شهری، پیشین، ج ۴، ص ۵۸۴.
۳۸. عبدالواحد تمیمی آمدی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۴.
۳۹. ابونصر محمد فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۸۴) ص ۱۰۷.
۴۰. ابو حامد محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه موید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، (۱۳۵۱).
۴۱. احمد بخشایشی اردستانی، پیشین، ص ۱۸.
۴۲. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۲.
۴۳. محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلامی (تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۹) ص ۴۱.
۴۴. همان، ص ۱۴.
۴۵. روزنامه اطلاعات، ۵۹/۱۰/۴.
۴۶. امام روح الله خمینی، وصیت نامه سیاسی - الهی، ص ۲.

۴۷. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، کلام شماره ۲۰۰.

۴۸. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۷.

۴۹. همان، ج ۱، ص ۲۲۹.



سال هشتم / شماره بیست و نهم / بهار ۸۴